

عوامل و موانع تربیتی در آیات داستان حضرت نوح (ع)

محمد رضا زاهدی^۱

چکیده

داستان حضرت نوح (ع) در قرآن کریم الگویی تربیتی جامع ارائه می‌دهد که با شناسایی عوامل تسهیل‌کننده و موانع تربیت، راهنمای ارزشمندی برای مربیان عصر حاضر است. تربیت در لغت به معنای رشد تدریجی و در اصطلاح، فرآیند پرورش استعداد های انسان در ابعاد گوناگون برای سیر به سوی کمال است. این پژوهش عوامل و موانع تربیتی در آیات داستان نوح (ع) را در دو دسته درونی و بیرونی بررسی می‌کند. از عوامل درونی مؤثر، اخلاص (هماهنگی تفکر، قلب و عمل در راه خدا)، شاکر بودن (در سه سطح قلبی، زبانی و عملی) و صبر و استقامت (به‌ویژه در ۹۵۰ سال دعوت بی‌ثمر) قابل توجه است. در بخش عوامل بیرونی، نقش خانواده به‌عنوان اولین محیط تربیتی و همشینی با افراد صالح به‌عنوان عاملی سرنوشت‌ساز مورد تأکید قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که قرآن نجات اصحاب نوح (ع) را به همراهی با او مرتبط می‌داند. در مقابل، موانع درونی شامل خودپرترایی (ریشه اصلی کفر قوم نوح)، شرک (بت‌پرستی به‌عنوان مکر بزرگ)، جهل مرکب (نادانی همراه با گمان دانش) و مکر و حيله است. موانع بیرونی نیز شامل نعمت‌های فراوان (که به‌جای شکرگزاری، مایه کفر شد)، اختلاف طبقاتی (تحسین ثروت به‌جای تقوا) و تبعیت از شیطان است. یافته‌ها نشان می‌دهد که موفقیت تربیتی مستلزم شناخت این عوامل و موانع و تقویت ارکان درونی و بیرونی مؤثر است.

کلیدواژه‌ها: عوامل تربیتی، موانع تربیتی، حضرت نوح (ع)، تربیت، تربیت در قرآن.



مقدمه

انسان ذاتاً و فطرتاً موجودی اجتماعی است که به زیست در کنار دیگران گرایش دارد. این زیست اجتماعی، بر پایه خانواده‌های سالم استوار است؛ خانواده‌هایی که بتوانند اعضای مفید و سازنده به جامعه تحویل دهند و زمینه رشد و شکوفایی اجتماعی را فراهم سازند. هرچه خانواده‌ها سالم‌تر باشند و تربیت اعضای آنان به‌گونه‌ای مؤثر و همه‌جانبه شکل گیرد، جامعه‌ای که از این خانواده‌ها ساخته می‌شود نیز سالم‌تر و پویاتر خواهد بود.

تربیت انسان، از دیرباز تاکنون همواره از دغدغه‌های اساسی بشر بوده است؛ چرا که نقشی بنیادین در رشد فردی و تعالی جمعی ایفا می‌کند. می‌توان گفت پیامبران، نخستین کسانی بودند که تربیت دیگران را به‌عنوان یکی از وظایف محوری خود پذیرفتند؛ خداوند متعال نیز ایشان را به‌ویژه برای هدایت و تربیت مردم برگزید و به انجام این رسالت والا مبعوث فرمود.

پیامبران با جدیتی بی‌نظیر، علاقه‌ای صادقانه و دلسوزی‌ای عمیق در این راه گام نهادند؛ آنان هرگونه سختی و رنج را در راه تربیت بشر به جان خریدند و در بسیاری از موارد، حتی جان خود را نیز فدای این هدف کردند تا بشریت را گامی در مسیر کمال و تعالی پیش ببرند. نقش انبیاء در شکل‌گیری تمدن، پیشرفت و انسانیت به‌حدی برجسته است که می‌توان گفت بدون وجود پیامبران و تلاش‌های طاقت‌فرسای ایشان، ردپایی از تمدن و انسانیت بر روی زمین باقی نمی‌ماند.

در میان پیامبران الهی، حضرت نوح (ع) به‌دلیل اینکه نخستین پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت مرسوم از سوی خداوند متعال است، جایگاه ویژه‌ای در حوزه تربیت دارد. از این رو، در این نگارش به بررسی عوامل و موانع تربیتی در داستان آیات حضرت نوح (ع) پرداخته شده تا بتواند راهنمایی روشن برای مرییان و مبلغان دینی در عصر حاضر باشد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. تربیت در لغت

واژه تربیت، مصدر باب تفعیل از ریشه «ربب» یا «ربو» به‌معنای رشد، نمو، زیاد شدن و افزایش یافتن و اصلاح چیزی آمده است. خلیل بن احمد فراهیدی قائل است که ریشه آن به‌معنای زیادت است. این‌منظور در لسان العرب می‌گوید: «تربیت از ربو، به‌معنای زیادتی، رشد، نمو و نگهداری است» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۴، ص. ۱۸). راغب اصفهانی، در کتاب مفردات الفاظ القرآن در معنای این لغت، همان سخن العین را آورده و در کنار آن به بیان قولی نیز قائل شده است که اصل این کلمه از «ربب» است که یک حرف آن برای تخفیف در لفظ به حرف «ی» تبدیل شده است. نکته مهم در معنایی که راغب اصفهانی در کتاب خود آورده است، تدریجی بودن تربیت است که امری قابل توجه و بسیار مهم. لذا می‌توان گفت وی تربیت را، تغییر تدریجی امری می‌داند به‌گونه‌ای که آن چیز به حد تمام برسد (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۳۴۰).

۱-۲. تربیت در اصطلاح

مفسرین و اندیشمندان دینی دربارهٔ تربیت تعاریف مختلفی را از خود با توجه به بعدها گوناگون، ارائه داده‌اند که از میان این تعاریف در نظام‌نامه تربیتی المصطفی تربیت را این‌گونه تعریف کرده‌اند که عبارت است از: «ایجاد زمینه‌ها، رفع موانع و استفاده از عوامل و شیوه‌های مؤثر جهت پرورش و شکوفایی استعدادها، تربی در ابعاد عقلانی، اعتقادی، عبادی، اخلاقی، اجتماعی، عاطفی، هنری و جسمانی و ایجاد تعادل و هماهنگی میان آن‌ها، تا از این راه تربی در روندی تدریجی و مستمر با ارادهٔ آزاد و فعال به‌شکل درونی، به‌سوی کمال مطلق (خداگونگی و قرب الهی) رهنمون شود» (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰، ص. ۵۰).

تعریف ارائه شده مناسب‌تر است؛ زیرا به بعدها مختلف تربیتی در زمینه‌های گوناگون پرداخته شده و همچنین با ذکر قیدهایی برای هر یک از بعدها، به‌نحو مطلوبی تفکیک و قابل درک می‌باشد.

۲. ویژگی‌های حضرت نوح (ع) در قرآن

از پیامبران اولوالعزم که یکی از سوره‌های قرآن به نام ایشان نام‌گذاری شده و سرگذشت زندگی ایشان آیات متعددی بر پیامبر اسلام نازل شد که دارای اهمیت زیادی است، حضرت نوح (ع) می‌باشند. وقایع و اتفاقات در زمان زندگی ایشان از لحاظ تربیتی دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ زیرا خود ایشان دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی در زمان خود بوده‌اند که از جملهٔ آن می‌توان به اخلاص (هود/۲۹)، عمر طولانی (عنکبوت/۱۴)، استقامت (نوح/۵ و ۶) و تجلیل خداوند (صافات/۷۹) اشاره کرد.

۳. عوامل تربیتی در آیات داستان حضرت نوح (ع)

عوامل و اسباب زیادی در تربیت انسانی نقش اساسی دارد و با توجه به این عوامل، مسیر و شخصیت انسانی مشخص شده و او را به هدایت و یا ضلالت می‌رساند. به‌طور کلی می‌توانیم این عوامل را به درونی و یا بیرونی تقسیم کرد که در آیات داستان حضرت نوح (ع) برخی از این عوامل دیده می‌شود که به آن اشاره خواهیم کرد.

۳-۱. عوامل درونی

از عوامل مهم درونی که زندگی انسانی به آن بستگی دارد و حضرت نوح (ع) به آن اهتمام ویژه داده بود، با توجه به آیات قرآن کریم به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

الف) اخلاص

اخلاص در لغت به‌معنای ترک ریا در اطاعت و عبادت است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج. ۱۴، ص. ۱۷۳) و در اصطلاح عبارت است از خالص کردن قلب از عواملی که با عمل مخلوط شده و آن را تیره می‌کنند، یا انجام عملی صرفاً برای خدا و به‌قصد تقرب به او (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج. ۱۷، ص. ۲۳۳). اخلاص به دو دسته تقسیم می‌شود: الف) اخلاص فکری: یعنی آنچه را انسان در ذهن و باور خود ارزشمند می‌داند. مثلاً کسی ممکن است بگوید مال دنیا تنها برای رفع نیاز انسان ارزش دارد، گفته‌ای صادق که نشان‌دهندهٔ تفکر اوست. حضرت



نوح (ع) نیز اعتقاد کامل به خداوند داشت و تمام اعمالش را برای خشنودی او انجام می‌داد؛ به همین دلیل پرستش خدا را محور تبلیغ خود قرار داد و مردم را به سوی یگانه‌پرستی دعوت کرد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...» (اعراف/۵۹).

ب) اخلاص قلبی: یعنی هماهنگی عمل با باور ذهنی؛ یعنی آنچه را در دل می‌پذیریم در رفتار نیز نمایان شود. بسیاری ممکن است به زبان بی‌ارزشی دنیا را بپذیرند، اما در عمل در جمع‌آوری ثروت حریص باشند؛ یا به بدی حسد و دروغ اعتقاد داشته باشند، اما دلشان پیروی از این رذائل کند. اخلاص حضرت نوح (ع) در هر دو جنبه کامل بود؛ هم در تفکر و هم در عمل. هنگامی که مخالفان او را به گمراهی متهم کردند، با کمال خلوص پاسخ داد که تنها رسول خدا بوده و هیچ چیزی از خود نمی‌گوید، بلکه تنها فرمان‌های الهی را ابلاغ می‌کند و هیچ گمراهی در او نیست (اعراف/۶۱-۶۲).

کلمه «نصح» در گفتار نوح (ع)، نشان‌دهنده خیرخواهی خالصانه است، خیرخواهی‌ای که گاه با اندرز و گاه با بند همراه می‌شود و ذاتاً صفتی روحانی و درونی دارد. در پاسخ به اشکالات سران قوم، ایشان اخلاص خود را آشکار ساخت: «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي» (هود/۲۹؛ شعراء/۱۰۹)؛ یعنی هیچ چشم‌داشت مادی از مردم ندارد و هر آنچه می‌خواهد از خدا طلب خواهد کرد. این تصریح، دلیلی روشن بر خلوص رسالت ایشان است (رفسنجانی، ۱۳۹۵، ج. ۱۳، ص. ۹۶).

نوح (ع) خدا را ضامن پاداش خود می‌دانست، همان خدایی که او را به دعوت به سوی خود مأمور کرده بود. شرط نفوذ کلام و اثربخشی در وجود انسان، همین اخلاص است؛ یعنی نداشتن توقع مادی از مردم. این نکته برای مبلغان دینی بسیار حائز اهمیت است؛ چرا که دین رابطه‌ای مستقیم با روح انسان دارد و گفت‌وگو از مادیات یا طلب پاداش مادی، اثربخشی معنوی را کاهش می‌دهد. به همین دلیل، حضرت نوح (ع) با صراحت از دریافت هرگونه مزدی از مردم امتناع کرد و خداوند پاداش مبلغان را بر عهده خود گرفت (قرآنی، ۱۳۸۳، ج. ۱۹، ص. ۳۴۱). چرا که آنان با توکل کامل به خدا، در راه تبلیغ دین تلاش کرده‌اند.

در مجموع، اخلاص نوح (ع) الگویی جامع از تطابق تفکر، قلب و عمل در راه خدا بود؛ اخلاصی که نه تنها در گفتار، بلکه در ۹۵۰ سال تلاش بی‌وقفه برای هدایت قومش تجلی یافت و نشان داد که صراحت در بیان حق، ترک توقع مادی و توکل بر خدا، سه کلید اصلی در اثربخشی تبلیغ و تربیت الهی است.

ب) شاکر بودن

شاکر بودن و شکرگزاری از عوامل مهم تربیت است که تأثیرات روحی و جسمی فراوانی دارد. از افتخارات حضرت نوح (ع)، شاکر بودن ایشان است که خداوند در قرآن با عنوان «عبد شکور» یاد کرده است (اسراء/۳). ایشان نخستین مجری سنت‌های الهی بر زمین بود که با قیام خود، شکر نعمت‌ها را به‌جا آورد و عبودیت خالصی نسبت به خدا ابراز داشت؛ خداوند نیز عمل او را تأیید فرموده و به مردم فرمان می‌دهد مانند نوح، بنده‌ای شاکر باشند (اسراء/۳)، درسی برای همه کسانی که در راه تبلیغ دین تلاش می‌کنند.

«شکور» صیغهٔ مبالغه است و به کسی اطلاق می‌شود که بسیار شکرگزار باشد. در تفاسیر آمده که حضرت نوح (ع) هرگاه نعمتی به وی می‌رسید، خدا را سپاس می‌گفت (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج. ۷، ص. ۳۲۸). در روایتی دیگر آمده: ایشان هنگام پوشیدن لباس، خوردن یا آشامیدن، همواره «الحمدلله» می‌گفت و قبل از خوردن «بسم‌الله» و پس از آن «الحمدلله» بر زبان می‌آورد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج. ۱۱، ص. ۲۹۰). نوح (ع) به‌صورت مداوم و در همهٔ احوال، شکر خدا را به‌جا می‌آورد؛ نه تنها به زبان، بلکه هم لفظاً، هم قلباً و هم عملاً، و به همین دلیل «عبد شکور» نامیده شد.

متفکران و علما شکرگزاری را در سه مرحله بیان کرده‌اند: قلبی، زبانی و عملی. شکر قلبی آن است که انسان در درون خود، از نعمت‌های الهی آگاه شده و شاکر باشد؛ قلبی که همواره شاکر خدا باشد، مملو از محبت او شده و جای غیر را در آن نمی‌پذیرد. امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «از آنجاکه راغب در مفردات شکر را تصور نعمت و اظهار آن می‌داند، شکر در مرحلهٔ قلب که مربوط به ادراک است، چیزی جز تصور کردن نعمت‌ها نخواهد بود» (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ج. ۱۲، ص. ۳۴۳-۳۴۴). شکر زبانی آن است که انسان با الفاظی مانند «الحمدلله»، سپاس خدا را بیان کند. اما شکر عملی، که مهم‌ترین مرحله است، یعنی به‌کارگیری نعمت‌ها در مسیر رضایت الهی و رعایت این امر هنگام مصرف آن‌ها.

حضرت نوح (ع) در هر سه جنبه، شاکر حقیقی خدا بود؛ از همین رو خداوند او را «عبد شکور» خواند. ایشان ۹۵۰ سال تمام نعمت‌های خود را در راه هدایت قوم به کار بست و تا حدی خود را به زحمت انداخت که خدا فرمود دیگر کسی به تو ایمان نمی‌آورد. خداوند می‌فرماید: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورِ» (سبأ/۱۳). آغاز آیه با «اعملوا» بر شکر عملی تأکید دارد؛ یعنی شکر صرفاً زبانی یا قلبی کفایت نمی‌کند و شکر عملی ارزش بیشتری دارد، گرچه سخت‌ترین مرحله‌ای است که اکثر انسان‌ها در انجام آن موفق نمی‌شوند.

باید توجه داشت که شکرگزاری برکاتی دارد که به سود خود شاکر است (نمل/۴۰)، نه افزودنی بر عظمت خدا؛ چرا که خداوند غنی بالذات است. اگر همهٔ مردم کافر شوند، از عظمت خداوند کاسته نمی‌شود و اگر همهٔ شاکر باشند، بر عظمت او افزوده نخواهد شد. در مقابل شکر، «کفر» قرار دارد که دو نوع است: انکار خدا و کفران نعمت (قرآنتی، ۱۳۸۳، ج. ۸، ص. ۴۲۴). شکرگزاری، پس، نه برای خدا، که برای رشد و سعادت خود انسان است؛ راهی که حضرت نوح (ع) با ۹۵۰ سال تلاش بی‌وقفه، الگوی آن بود.

ج) صبر و استقامت

منظور از صبر همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطهٔ مقابل آن جزع، بی‌تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است. طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می‌باشد. در مسیر انجام بایدها و نبایدها، اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آن‌ها نگذرد، به مقصد نمی‌رسد. انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی‌رسد و هم در برابر



عوامل منفی قادر به ایستادگی نیست. به همین دلیل، کلید اصلی پیروزی‌ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعت و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، بقا و دوامی ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج. ۱، ص. ۴۶۴).

بزرگ‌ترین و روشن‌ترین دلیل بردبار بودن و صبور بودن آن حضرت رسالت طولانی و طاقت‌فرسا، و بی‌میل و بی‌رغبتی مردم به‌طور عموم نسبت به ایمان به رسالت و دعوت اوست که این نکته در جای خود منحصر به فرد است که پیامبری در مدت طولانی بنابر صریح آیه قرآن (عنکبوت/۱۴)، ۹۵۰ سال، دعوت نماید و تعداد انگشت‌شماری به او ایمان بیاورند. اما آن حضرت کوچک‌ترین یأس و ناامیدی در وجودش راه پیدا نکرده و در دعوت به‌سوی خداوند و انجام رسالت خود ذره‌ای کوتاهی نکردند. گرچه با قومی لجوج و عنود روبه‌رو بودند و معمولاً بر انسان‌های این چنین هیچ تدبیری کارآیی ندارد و هیچ‌امیدی به هدایتشان نیست، اما در عین حال آن‌ها را به هدایت دعوت می‌کرد. با تصور چنین وضعیتی عظمت و صبور و بردبار بودن آن حضرت روشن می‌شود و می‌توان او را مظهر صبر و بردباری دانست و الگوی واقعی برای رسیدن به صبر قرار داد (ارشادی، ۱۳۸۰، ص. ۱۴).

شخصی که در برابر مشکلات و موانع صبر پیشه می‌کند دارای نشانه‌هایی است که در آن شخص قابل مشاهده است. پیامبر گرامی اسلام درباره نشانه کسی که صابر است می‌فرماید: نشانه صابر سه چیز است: اول آنکه تبلی نمی‌ورزد، دوم آنکه افسرده و دل‌تنگ نمی‌شود و سوم آنکه از پروردگار خود شکوه نمی‌کند؛ زیرا اگر تبلی باشد حق را فرو می‌گذارد و اگر افسرده و دل‌تنگ باشد شکر نمی‌گذارد و اگر از پروردگار شکایت کند معصیت او کرده باشد (ری شهری، ۱۳۸۴، ص. ۲۹۷۲، ح. ۱۰۱۰۸).

مفسرین در تفسیر آیه ۴۹ سوره هود می‌فرمایند که مراد از فاء در اینجا دستوری است که خداوند به پیامبر گرامی اسلام می‌دهد و معنای آن این است که ای پیامبر! حال که فهمیدی سرانجام نوح و قومش به کجا رسید و چه شد و خداوند چگونه قوم کافرش و کسانی که ایشان را مؤمنین را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند هلاک کردیم و مؤمنان او و خودش را به‌خاطر صبوری که داشتند نجات دادیم، تو نیز صبر کن که سرانجام و فرجام نیک از آن افراد با تقواست.

درس مهم و کارآمدی که مبلغین دینی از آن به دست می‌آورند همین است که در کارها و فعالیت‌های خود صبر داشته باشند. مشکلات و دشواری‌های موجود برای کشش به سمت حق و حقیقت بسیار بیشتر و زمان‌بر خواهد بود. البته این دشواری‌ها و سختی‌های خاص خود را همراه دارد که تا محقق شدن وعده الهی با صبر و استقامت مشغول انجام فعالیت خود باشیم.

۲-۳. عوامل بیرونی

انسان چون موجودی اجتماعی است از بیرون وجود خودش، اعم از محیط و انسان‌ها، اثرپذیری دارد، همان‌طور که می‌تواند بر آن‌ها اثر بگذارد. لذا به برخی از عوامل بیرونی که در آیات داستان حضرت نوح (ع) ظهور دارد اشاره خواهیم کرد.

الف) خانواده

خانواده از ارکان اصلی تربیت انسان است و سرچشمه بیشتر عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت فرد به آن بازمی‌گردد. این نهاد مهم‌ترین محیط برای آموزش ارزش‌های اخلاقی و پرورش افرادی است که از انحرافات دوری کرده، فضای سالمی را رقم می‌زنند. حضرت نوح (ع) نیز به‌عنوان پیامبری که همه اعمالش برای جلب رضایت الهی بود، خانواده خود را برای همکاری در این رسالت آماده و تشویق می‌کرد. عقل سلیم نیز حکم می‌کند دعوت و هدایت از خانواده آغاز شود، چرا که خانواده بهترین حامی در برابر ظلم و ستم دیگران و همراه در سختی‌هاست. خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (تحریم/۶).

حفظ خانواده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، نه تنها در بعد مادی بلکه در بعد معنوی و تربیتی نیز؛ به‌طوری که تغذیه روحی و به‌کارگیری اصول تربیت صحیح، از فراهم کردن امکانات مادی اهمیت بیشتری دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج. ۲۴، ص. ۲۸۷). حضرت نوح (ع) نیز با درک این اهمیت، تلاش فراوانی برای نجات اهل خود کرد؛ تا آنجا که هنگام سوار شدن بر کشتی، برای نجات پسرش از خداوند درخواست کرد. اما پاسخ الهی چنین بود: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود/۴۶).

این پاسخ تکان‌دهنده، روشن‌گر اصلی کلیدی است: پیوند مکتبی و دینی بر پیوند نسبی و خویشاوندی ارجحیت دارد. پسر حضرت نوح (ع) به‌دلیل اعمالش و دوری از حقیقت، از سوی خداوند از اهلیت خانواده این پیامبر خارج شد و در زمره کافران قرار گرفت. این نشان می‌دهد که بدون اراده شخصی برای نجات و حقیقت‌گرایی، هیچ‌کس، حتی فرزند پیامبر، نمی‌تواند باعث رستگاری فرد شود. رفتار و کردار پسر نوح آن‌چنان نزد خدا ناپسند بود که او را از اهل و کسان پدرش خارج ساخت. خداوند دلیل را این‌گونه بیان می‌کند که او از جمله کسانی نبود که «عمل صالح» داشتند و وعده نجات بر آنان داده شده بود.

دستور سوار کردن «اهل» بر کشتی، شامل پسر نوح نشد؛ چرا که اهلیت در اینجا مختص «صالحین از خواص» حضرت نوح (ع) بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج. ۱۰، ص. ۳۵۱). عدم همراهی و همگامی با سرپرست خانواده، که پیامبری الهی و مصلح بشریت بود، سبب خروج از اهلیت معنوی شد. این درس تاریخی، اهمیت هم‌آوایی با حق و انتخاب آگاهانه راه نجات را بر خویشاوندی خونی مقدم می‌دارد.

ب) هم‌نشین

از دیگر عواملی که در سرنوشت انسان‌ها و افراد بسیار مؤثر است هم‌نشینی با دوستان و همراهان می‌باشد؛ عاملی که می‌تواند انسان را به نجات و سعادت یا به گمراهی و هلاکت سوق دهد. پس از خانواده، دوست و هم‌نشین مهم‌ترین عامل محیطی در تربیت افراد به شمار می‌آید، زیرا انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است و به‌طور فطری به برقراری ارتباط و هم‌نشینی با دوستان و همسالان گرایش دارد. این روابط اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری خلق‌و‌خو، رفتار و در نهایت سرنوشت انسان دارند (قرائتی، ۱۳۸۳، ج. ۸، ص. ۲۶۴).



اهمیت این موضوع به‌گونه‌ای است که قرآن کریم نیز به‌صراحت نسبت به آثار زبان‌بار انتخاب دوست ناصالح هشدار می‌دهد. در آیه ۲۸ سوره فرقان، انسان گمراه در روز حسرت می‌گوید: «بَا وَبَلَّتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَأَلَانًا خَلِيلًا»، ای کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم. این حسرت نشان‌دهنده آن است که همنشینی با افراد نادرست، به‌ویژه کسانی که برخی مفسران آنان را مصداق شیطان دانسته‌اند، می‌تواند انسان را از مسیر هدایت خارج کرده و به سقوط بکشاند. انتخاب دوست تا آن حد سرنوشت‌ساز است که می‌تواند فردی را از بهشت به جهنم یا بالعکس منتقل کند؛ به‌عبارت دیگر، نقش دوست در خوشبختی و بدبختی انسان از بسیاری عوامل دیگر مهم‌تر است و گاه انسان را به نابودی کامل یا اوج عزت و افتخار می‌رساند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج. ۱۵، ص. ۸۸).

نمونه‌ای روشن از تأثیر همنشینی در سرنوشت انسان، در داستان حضرت نوح (ع) و فرزندش دیده می‌شود. با وجود آنکه حضرت نوح (ع) پیامبر اولوالعزم الهی بود و بهترین شرایط تربیتی را برای خانواده خود فراهم کرده بود، فرزند او به‌دلیل انتخاب نادرست دوستان و همراهان، از مسیر هدایت خارج شد. خداوند در ماجرای کشتی نوح (ع) تنها اجازه نجات اهل ایمان و کسانی را داد که همراه و پیرو آن حضرت بودند و فرزند نوح (ع) به‌سبب قرار گرفتن در جمع کافران و ناصالحان، مشمول وعده نجات نشد (هود/۴۰).

در آیه‌ای دیگر نیز تأکید می‌شود که خداوند حضرت نوح (ع) و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات داد؛ یعنی همنشینان و همراهان پیامبر که به او ایمان آورده و از او پیروی کردند، به سعادت رسیدند: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ...؛ پس او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم» (اعراف/۶۴). این آیات به‌روشنی نشان می‌دهد که همراهی با صالحان یا فاسدان، نقش مستقیمی در نجات یا هلاکت انسان دارد.

هنگامی که حضرت نوح (ع) برای نجات فرزندش دعا می‌کند، خداوند او را از دایره «اهل» خارج می‌سازد؛ زیرا پیوند حقیقی، پیوند ایمانی و عملی است، نه صرفاً نسب خانوادگی. فرزند نوح (ع) با وجود قرار داشتن در بهترین محیط خانوادگی، تحت تأثیر جامعه و دوستان فاسد قرار گرفت و آن‌چنان در اعمال نادرست و افکار باطل آنان غرق شد که گویی وجودش به «عمل غیرصالح» تبدیل گردید (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج. ۹، ص. ۱۱۶). مداومت او بر فساد، لجاجت و بی‌توجهی به سخنان پدر، سبب شد که نه‌تنها از خانواده پیامبر خارج شود، بلکه سرانجام در زمره غرق‌شدگان و گمراهان قرار گیرد.

۴. موانع تربیتی

۴-۱. موانع درونی

الف) خودبتریبینی

«خودبتریبینی» یا «تکبر» به‌عنوان یکی از صفات رذیله و موانع اساسی کمال انسانی معرفی می‌شود؛ صفتی که انسان را از مقام انسانیت به مرتبه حیوانیت تنزل می‌دهد. انسان متکبر همواره خود را با دیگران

مقایسه می‌کند و در نتیجه این مقایسه، خویشتن را به سبب ویژگی‌هایی مانند زیبایی، موقعیت اجتماعی، مال و ثروت، علم، عبادت یا داشتن پیروان و یاران فراوان، برتر از دیگران می‌بیند. این احساس برتری نوعی آرامش کاذب در فرد ایجاد می‌کند و او می‌کوشد این موقعیت ذهنی را حفظ کند. به دنبال این احساس، توقعات نابه‌جایی نیز از دیگران در او شکل می‌گیرد که ریشه بسیاری از رفتارهای نادرست اجتماعی است.

در داستان حضرت نوح (ع)، سرچشمه اصلی کفر، لجاجت و بت‌پرستی قوم او، همین روحیه خودبرتر بینی و استکبار معرفی شده است. نوح (ع) در شکایت خود به درگاه الهی بیان می‌کند که هر بار قومش را به سوی آموزش الهی دعوت می‌کرد، آنان انگشتان خود را در گوش می‌گذاشتند، لباس بر سر می‌کشیدند، بر مخالفت اصرار می‌ورزیدند و بر تکبر خویش می‌افزودند (نوح/۷). این رفتار نشان می‌دهد که آنان از شنیدن سخن حق هراس داشتند؛ زیرا احتمال می‌دادند کلام نوح (ع) موجب بیداری فکری آنان شود. به همین دلیل، برای جلوگیری از تأثیر دعوت حق، به صورت نمادین گوش‌های خود را می‌بستند. این دشمنی آشکار با حقیقت، ریشه‌ای جز تکبر شدید نداشت. جالب آنکه همین رفتار نشان‌دهنده اعتقاد درونی آنان به تأثیرگذاری و حقانیت دعوت نوح (ع) بود؛ زیرا اگر سخن او را بی‌اثر می‌دانستند، نیازی به چنین واکنش‌هایی نداشتند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج. ۲، ص. ۲۶).

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر به جلوه‌ای متفاوت از استکبار قوم نوح (ع) اشاره می‌کند. سران کافر قوم، نوح (ع) را صرفاً انسانی مانند خود دانسته و پیروان او را افرادی فرومایه و بی‌ارزش معرفی می‌کنند و هرگونه برتری معنوی را انکار می‌نمایند (هود/۲۷). آنان معیار برتری را در ثروت، قدرت و موقعیت اجتماعی می‌دیدند و چون نوح (ع) و یارانش فاقد این معیارهای ظاهری بودند، ایشان را شایسته پیروی نمی‌دانستند. به کار بردن تعبیر «أراذل» برای مؤمنان، اوج تحقیر و خودبرتر بینی آنان را نشان می‌دهد.

از منظر علم اخلاق، حقیقت تکبر در این است که انسان از برتر دیدن خود نسبت به دیگران احساس آرامش و رضایت کند. بزرگان اخلاق، تکبر را متشکل از سه عنصر می‌دانند: نخست آنکه انسان برای خود مقامی قائل شود؛ دوم آنکه برای دیگری نیز مقامی در نظر بگیرد؛ و سوم آنکه مقام خود را بالاتر از دیگران ببیند و از این برتری احساس خشنودی نماید. بر همین اساس، میان «تکبر» و «عجب» تفاوت وجود دارد؛ زیرا در عجب، مقایسه‌ای با دیگران صورت نمی‌گیرد و فرد صرفاً به خود می‌بالد، اما در تکبر، مقایسه با دیگران شرط اساسی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج. ۳، ص. ۴۳).

با وجود تأکیدها و دعوت‌های مکرر حضرت نوح (ع)، قوم او حتی احتمال اندکی ندادند که دعوتش الهی باشد یا عذاب وعده داده شده تحقق یابد. همانند همه مستکبران تاریخ، غرور و خودبرتر بینی سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و به جای اندیشه و تأمل، به تمسخر، آزار و بی‌اعتنایی روی آوردند. این رفتارها ریشه در استکبار داشت و سبب شد اعمال نوح (ع) و یارانش را بیپهوده و بی‌اساس تلقی کنند و در نهایت، در مسیر هلاکت گام بردارند.



ب) شرک

شرک یعنی قرار دادن کسی یا چیزی در مقابل خداوند و یا به معنای ایستادن در مقابل نظام هستی و خداوند است. اگر شخصی تمام کارهای او درست باشد ولی شرک در وجودش بوده باشد به طور کلی مسیر را به سمت دیگر رفته و به جای دیگری خواهید رسید و آن جهنم و عذاب الهی است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ که به راستی شرک ستمی بزرگ است) (لقمان/۱۳).

قوم حضرت نوح (ع) دچار چنین صفت پستی شده و به بت‌پرستی روی آورده بودند به گونه‌ای که حتی حاضر به شنیدن سخنان پیامبر نشدند و به نقل از قرآن کریم آن‌ها نه تنها به سخنان پیامبر گوش نمی‌دادند بلکه انگشتشان را در گوش خود فرو می‌کردند تا از شنیده شدن جلوگیری کنند.

کسانی که از لحاظ موقعیت اجتماعی دارای مقام و جایگاه ویژه‌ای بودند و همچنین اطرافیان و پیروانشان، در تبلیغات علیه دعوت حضرت نوح (ع)؛ و توصیه آن‌ها به مردم گوش نکردن به حرف‌های ایشان و رها نکردن از پرستش بت‌هایشان بود. (وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا؛ و گفتند زهار خدایان خود را رها نکنید و نه ود را و گذارید و نه سواع و نه یغوث و نه یعوق و نه نسر را) (نوح/۲۳).

قرآن کریم مکر و حيله معاندین حضرت نوح (ع) را همان بت‌پرستی و شرک قرار می‌دهد؛ زیرا طبق بعضی از روایات، بت‌پرستی قبل از ایشان سابقه نداشت بلکه قوم حضرت نوح (ع) آن را به وجود آوردند. دلیل به وجود آمدن آن نیز این طور نقل شده است که از زمان حضرت آدم (ع) تا زمان حضرت نوح (ع)، مردان صالحی بودند که مردم به آن‌ها اظهار علاقه می‌کردند. شیطان و انسان‌های شیطان‌صفت از علاقه مردم سوءاستفاده نموده آن‌ها را تشویق به ساختن مجسمه آن بزرگان و گرمی داشتن آن مجسمه‌ها کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج. ۲۵، ص. ۹۰). کم‌کم در نسل‌های بعدی مردم دلیل پیدایش این مجسمه‌ها و احترام آن‌ها را فراموش کرده و تصور کردند که خود مجسمه‌ها موجوداتی محترم هستند که باید مورد پرستش قرار بگیرند و آهسته‌آهسته خود را به پرستش بت‌ها سرگرم کردند و ظالمان هم با اغفال و فریب، مردم را به اسارت و بندگی خود درآوردند و این بود مکر بزرگی (نوح/۲۲) که خداوند در قرآن ذکر می‌فرماید.

ج) جهل و نادانی

جهل و نادانی یکی از موانع بزرگ تربیت و رشد انسان است که در مراتب و اقسام مختلف، هرکدام مانع دستیابی به حق و حقیقت می‌شوند. انسان از بدو تولد دارای استعداد فهم، درک و یادگیری است تا بتواند خود را از جهل‌رهایی بخشد و با کسب آگاهی و علم، به کمال و اهداف خلقت برسد. هیچ فرد یا قومی جهل را دوست ندارد و به آن افتخار نمی‌کند، اما بسیاری بدون آگاهی از آن در دام جهل گرفتار شده و حتی پذیرش نادانی خود را نمی‌پذیرند؛ جهلی که گاه درمانی ندارد یا درمان آن بسیار دشوار است. امام علی (ع) می‌فرماید: «أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ» (آمدی، ۱۴۱۰، ص. ۷۳).

در لغت، جهل به معنای گوناگونی به کار رفته است: نقیض دانش و آگاهی (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج. ۱۱، ص. ۱۲۹)، سفاهت (مهبیار، ص. ۵۴)، بی‌اعتنائی (قرشی، ۱۳۷۱، ج. ۲، ص. ۸۱)، و خالی بودن نفس از علم یا گفتن سخنی که به آن عمل نشود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص. ۲۰۹). در اصطلاح، دو نوع جهل شناخته می‌شود: الف) جهل بسیط؛ یعنی خالی بودن نفس از علم که در ابتدا مذموم نیست، چرا که انسان تا جهل خود را نشناسد، به طلب علم نمی‌پردازد؛ اما ماندن و ثبات بر این جهل از رذائل عظیمه و مهلکات است. ب) جهل مرکب؛ یعنی ندانستن چیزی یا دانستن آن برخلاف واقع، در حالی که فرد گمان می‌کند حق را یافته است؛ یعنی نمی‌داند که نمی‌داند. این بدترین رذائل است و رهایی از آن بسیار دشوار می‌باشد (نراقی، ۱۳۷۱، ص. ۵۴).

جهل قوم نوح (ع) نیز سه جنبه داشت: الف) جهل به معاد و روز جزا و پاداش، و باور به مؤثر بودن غیر خدا در حساب آن روز (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج. ۱۰، ص. ۱۱). ب) جهل به حق و اهل حق، و تصور اینکه پیامبر می‌تواند مؤمنان فقیر را طرد کند، در حالی که پیامبر در برابر اعمالش پاسخگوست (طبرسی، ۱۴۱۵، ج. ۵، ص. ۲۶۶). ج) جهل به معنای فقدان عقل و حلم؛ سفاهت کفار نسبت به نوح (ع) و کار او، و تصور برتری انسان بر اساس مال و جاه نه فضیلت و عمل نیک، تا حدی که خواستار طرد مؤمنان فقیر از پیامبران بودند (آلوسی، ۱۴۲۱، ج. ۱۱-۱۲، ص. ۳۳۵).

اسلام نیز هشدارهای فراوانی درباره جهل داده است؛ از جمله آیه‌ای که دستور می‌دهد: «خَذِ الْعَقُوفَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف/۱۹۹). در روایتی از امام رضا (ع) آمده: «صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله»؛ یعنی دوست هرکس خرد او و دشمنش نادانی‌اش است (حرّانی، ۱۳۸۵، ص. ۸۰۴). عقل مانند دوستی خوب، انسان را از انحراف بازمی‌دارد و هشدار می‌دهد؛ در مقابل، جهل به سبب ندانستن، انسان را به بی‌راهه می‌کشانند. حضرت نوح (ع) نیز به خاطر جهل قومش به حال آنان گریه می‌کرد و در تاریخ، نام او را به کثرت نوحه و گریه‌اش بر جهل مردم نسبت داده‌اند (ندایی، ۱۳۹۰، ص. ۳۹).

د) مکر و حيله

در اصطلاح علم اخلاق و علمای علم اخلاق، مکر به معنای یافتن راه‌های پنهان برای آزار و اذیت رساندن به دیگران است؛ لذا مکر و حيله از رذائل و جزء مهلکات بزرگ و زشت‌ترین آنان بوده که از اوصاف شیطانیه و گناهان کبیره به شمار می‌رود (نراقی، ۱۴۲۷، ص. ۱۴۵).

البته باید در نظر داشته باشیم که مکر و حيله به گونه‌ای از امور نسبی هستند؛ به این معنا که گاهی ممکن است مکر، خوب و پسندیده باشد مانند خوردن دارویی که مفید است به کودک مریض به وسیله مکر و گاهی ناپسند مانند رساندن آزار و اذیت مؤمنی با نقشه و تدبیر خاصی و این بستگی به هدف و منظوری دارد که برای رسیدن به آن، مکر و تدبیر می‌شود.

در آیات ۲۱ و ۲۲ سوره نوح به صراحت بیان شده که حضرت نوح (ع) از دست مکر و حيله‌گری آن‌ها که چه حيله‌گری بزرگی بود، شکایت می‌کند. البته در مصادیق حيله‌گری و مکر سردمداران و سران قوم، اقوال



مختلفی است: ۱. افتراء به خدا و تکذیب فرستاده‌های خدا؛ ۲. تحریک سبک‌مغزان قوم (به‌وسیله سران قوم) به قتل نوح (طبرسی، ۱۴۱۵، ج. ۱۰، ص. ۳۶۴)؛ ۳. طرح‌های شیطانی برای گمراه ساختن مردم و ممانعت از قبول دعوت که همان مسئله بت‌پرستی است؛ زیرا قبل از نوح (ع) مسئله بت‌پرستی نبوده و سابقه‌ای نداشته است و قوم ایشان آن را به وجود آوردند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج. ۵، ص. ۲۹۲).

از میان اقوال ذکر شده می‌توان به این صورت جمع بست که چون سران قوم دارای موقعیت اجتماعی و ثروت فراوان بودند، با دعوت حضرت نوح (ع) به توحید و یگانگی، موقعیت خود را در خطر دیده و برای حفظ جایگاه و ثروت خود دست به افتراء و تکذیب خداوند و پیامبرش زدند. برای همراه کردن دیگران و جذب حامیان، شروع به تحریک و وسوسه کردن افراد ساده‌لوح و کسانی که به‌راحتی افسارشان را دست دیگری قرار می‌دهند و از عقل و خرد خود استفاده نمی‌کردند، زده که برای فریب این افراد از طرح‌های شیطانی چون بت‌پرستی را پیش کشیده تا بتوانند به هر شکل ممکن از دعوت به سوی یگانگی و توحید جلوگیری کنند.

۲-۴. موانع بیرونی

الف) نعمت فراوان

از عوامل بیرونی مؤثر در تربیت نزولی برخی از افراد قوم حضرت نوح (ع)، اختیار داشتن نعمت‌های فراوان بود. این گروه با وجود غرق بودن در ثروت و نعمت‌های الهی، نه تنها از فرامین پیامبرشان پیروی نکردند، بلکه به مخالفت و اقداماتی علیه او دست زدند. قرآن کریم درباره بسیاری از انبیاء بیان می‌کند که همواره گروهی «مترف» - یعنی غرق در تعمر - در برابر دعوت انبیا ایستادگی می‌کنند و دیگران را نیز فریب می‌دهند؛ چرا که تعلیمات انبیا در درجه اول بر ضد نظامی است که آنان بنا نهاده‌اند. حضرت نوح (ع) در شکایتی به خدا می‌فرماید: «قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَأَتَّبِعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالٌ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا» (نوح/۲۱).

مردم به سخنان کسانی در «قطب مخالف» گوش دادند؛ افرادی ثروتمند که مال و فرزندشان جز زیان، سودی برایشان نداشت. نوح (ع) پیش از این درخواست مال و ثروت برای قومش کرده بود، اما این نعمت‌ها به‌جای سعادت، مایه بدبختی آنان شد و همین افراد به مخالفت با پیامبرشان برخاستند و مردم نیز پیروی از آنان کردند (مطهری، ۱۳۸۱، ج. ۲۷، ص. ۷۸۰).

ظاهرگرایی و ظاهر بینی این افراد سبب ضرر به خود و دیگران شد. آنان خود را برتر و قشر ضعیف جامعه را حقیر می‌شمردند. ثروت چشم‌ظاهر آن‌ها را پر کرده و از عاقبت‌اندیشی باز داشت؛ تنها به ظواهر نگاه می‌کردند و پیامدهای اعمال را در نمی‌یافتند، چرا که ثروت مانعی در برابر بصیرت آنان شده بود. مال و ثروت را همه‌چیز می‌دانستند و با داشتن فرزندان و حامیان فراوان، همه‌چیز را به نفع خود می‌دیدند. اگر ثروت را وسیله‌ای برای یاری ضعفا می‌شمردند، شاید سرانجام داستان متفاوتی رقم می‌خورد.

در داستان نوح (ع)، مخالفت اصلی از سوی «مألاً» - یعنی سران و اشراف جامعه - بود. اینان که در زندگی دنیوی هرگونه رفتاری را آزادانه انجام می‌دادند و زینت‌های لذت‌بخش توجهشان را به خود جلب کرده بود، قادر



به پذیرش حق و حقیقت نبودند؛ چرا که اطاعت از پیامبر، منافع دنیوی‌شان را تهدید می‌کرد. به همین دلیل، به سبب ظاهرنگری، به راحتی منکر عبودت به خدا و انکار مبدأ و معاد شدند و در واقع «کوردل» بودند (اعراف/۶۴) که خود و پیروانشان را گمراه ساختند.

به دست آوردن ثروت فراوان بدون ظلم و زیرپا گذاشتن حقوق دیگران امکان‌پذیر نیست. در قوم نوح (ع) نیز رهبرانی بودند که تنها امتیازشان داشتن اموال و فرزندان زیاد بود، اموالی که جز در مسیر فساد به کار نمی‌رفت؛ چون مسیر کسب آن‌ها حرام بود، خداوند توفیق انجام کار نیک را نیز از آنان گرفت. در واقع، ضلالت آنان همان سلب توفیق الهی بود که مایه بدبختی‌شان گردید (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج. ۲۵، ص. ۹۳). آنان نه به خلق خدمت می‌کردند و نه خضوعی در برابر خالق داشتند؛ ثروت فراوانشان تنها مایه غرور، طغیان و سرکشی شد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج. ۲۵، ص. ۸۹).

ب) اختلاف طبقاتی

اختلاف طبقاتی از معضلات و مشکلاتی است که دامنگیر همه جوامع بشری بوده است. زندگی اجتماعی انسان‌ها و باهم بودن و نیازمند بودن به یکدیگر، باعث ایجاد اختلاف طبقاتی در جامعه می‌شود. اختلاف طبقاتی از دیرباز معضلی در تمام جوامع بشری بوده است که ریشه در زندگی اجتماعی و نیازمندی متقابل انسان‌ها دارد. یکی از ایرادهای مخالفان حضرت نوح (ع)، پایین بودن جایگاه اجتماعی پیروان ایشان بود؛ آنان کسانی را که به نوح ایمان آورده بودند، «ارادل» جامعه می‌دانستند: «وَمَا تَرَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بَادِيَ الرِّأْيِ...» (هود/۲۷) و در جای دیگر می‌گفتند: «قَالُوا أَنْوُمِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ» (شعراء/۱۱۱). در واقع، پیروان اولیه این پیامبر الهی عمدتاً از ضعفاء و فقرا و کسانی با موقعیت اجتماعی پایین بودند؛ یعنی مستضعفان جامعه نخستین کسانی بودند که به دعوت پیامبر پاسخ داده و توحیدگرا شدند. اما اشراف و ثروتمندان، به اشتباه تصور می‌کردند که چون پیروان نوح از طبقه پایین جامعه هستند، دعوت او بی‌ارزش است. آنان ثروت و جایگاه اجتماعی را معیار خوبی و بدی قرار داده و همه چیز را با این ترازو سنجیدند که این نگاه سطحی، مایه گمراهی و ضلالت بیشترشان شد.

باید توجه داشت که اختلاف طبقاتی نباید ملاک قضاوت درباره ارزش انسانی یا حقانیت دعوتی باشد. تنوع طبقاتی در جامعه امری طبیعی و ضروری است؛ زیرا امکان ندارد همه افراد جامعه در یک طبقه یا با یک سلیقه قرار گیرند. این تنوع، نیاز جامعه به شمار می‌رود تا افراد در طبقات و مشاغل گوناگون فعالیت کرده و زمینه پیشرفت جمعی فراهم آید. معیار ارزش انسان، مال و جاه نیست، بلکه تقوا و عمل نیک است.

ج) تبعیت از شیطان

شیطان به عنوان دشمن دیرینه انسان، پس از نافرمانی و رانده شدن از درگاه الهی، به عزت خدا سوگند یاد کرد که همه آدمیان را گمراه خواهد کرد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص/۸۲).



در روایتی از امام باقر (ع) آمده که پس از هلاکت کفار توسط طوفان، شیطان نزد حضرت نوح (ع) آمد و گفت حقی بر گردنم داری و می‌خواهم جبران کنم. نوح (ع) ابتدا گفتار او را نپذیرفت، اما جبرئیل (ع) با فرمان خدا گفت سه نکته‌ای که می‌گوید بپذیر. شیطان گفت: در سه جا بیشتر به آدمی نزدیکم: الف) هنگام خشم و غضب، ب) هنگام قضاوت بین دو نفر، ج) هنگام خلوت با زن نامحرم در جایی که کسی حاضر نیست.

از ابن عباس نیز روایت شده که شیطان به نوح (ع) سه توصیه کرد: اول، مبادا کبر و تکبر بورزی؛ زیرا تکبر بود که باعث شد من به آدم سجده نکنم و از درگاه الهی رانده شوم. دوم، مبادا حرص و طمع بورزی؛ چرا که همه بهشت بر آدم مباح بود و تنها از یک درخت نهی شده بود، اما حرص و اداورش کرد از آن بخورد و سال‌ها در رنج گرفتار شد. سوم، مبادا حسد بورزی؛ که همین حسد سبب شد قاییل برادرش هابیل را بکشد و به عذاب الهی گرفتار گردد (ندایی، ۱۳۹۰، ص. ۵۱).

اشراف قوم نوح (ع) نیز خود گمراه شده و تحت سلطه شیطان قرار گرفته بودند و درعین حال به شیطان صفتی مردم را با زر و زور فریب داده، با حربه‌های گوناگون در دام خود می‌انداختند؛ قربانیانی که پس از مدتی درمی‌یافتند نه توان فرار دارند و نه تحمل ماندن.

حربه‌های شیطانی به صورت نامحسوس عمل می‌کند؛ انسان ممکن است پس از مدت‌ها به آن پی ببرد، اما کسانی که کاملاً در اطاعت شیطان فرو رفته‌اند، هرگز متوجه نخواهند شد؛ چرا که شیطان هر چیز زشت را در نگاه آنان زیبا جلوه می‌دهد و مانع از درک حقیقت می‌شود. این تدریجی و پنهان‌کاری در گمراهی، خطر شیطان را دوچندان می‌کند و نیاز به بیداری و هوشیاری دائمی را ضروری می‌سازد.



منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه. (۱۳۸۲). ترجمه محمدتقی جعفری. مشهد: به نشر.
- جمعی از نویسندگان. (۱۴۰۰). درآمدی بر نظام نامه تربیتی المصطفی (ص). قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
- حاجی ده آبادی، محمدعلی. (۱۳۹۸). درآمدی بر نظام تربیتی اسلام. قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۱۱). بیروت: دار صادر.
- قرآتی، محسن. (۱۳۸۳). تفسیر نور. قم: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۹). المیزان فی تفسیر القرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر. (۱۳۹۵). تفسیر راهنما. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین. (۱۳۶۳). تفسیر اثنی عشری. تهران: انتشارات میقات.
- موسوی خمینی، سید روح الله. (۱۳۷۶). چهل حدیث. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۷). اخلاق در قرآن (به کوشش جمعی از فضلاء مدرسه امام علی بن ابی طالب). قم: مطهری، مرتضی. (۱۳۸۱). مجموعه آثار. تهران: انتشارات صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان. (۱۳۸۶). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ارشادی، عین الله. (۱۳۸۰). سیمای پیامبران در قرآن کریم: حضرت نوح (ع). تهران: انتشارات فردابه.
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن (ج ۲). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- نراقی، ملا احمد. (۱۳۷۱). معراج السعادة. قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۵ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ألوسی بغدادی، سید شهاب الدین سید محمود. (۱۴۲۱ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حزانی، ابو محمد. (۱۳۸۵). تحف العقول. قم: انتشارات آل علی (ع).
- ندایی، فرامرز. (۱۳۹۰). تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم و زندگانی چهارده معصوم (ع). تهران: انتشارات سما.
- نراقی، محمد مهدی. (۱۴۲۷ق). جامع السعادات. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

